فهرست:

[گروه پنجم ـ تأويل آيه قتل و احياء به قتل و احياي معرفتي 2](#_Toc353013821)

[دلالت حکمي اين روايات: 5](#_Toc353013822)

[گروه ششم: روايت ذيل و مما رزقناهم ينفقون 6](#_Toc353013823)

[گروه هفتم: روايات زکات علم 7](#_Toc353013824)

[گروه هشتم: روايات بيان ثواب عالمان و معلمان 8](#_Toc353013825)

بسم الله الرحمن الرحيم

# مقدمه

در قاعده ارشاد جاهل و وظيفه عمومي، تعليم احکام و عقايد و معارف دين، در سطوح احکام الزامي مبتلي به، واجب است و در سطوح ديگر مستحب و راجح است.

ادله اي که در اين قاعده بحث شد، حدود ده گروه از آيات قرآن و گروهي از روايات که در اخبار و روايات هم برخي از روايات، ادله به صورت تک روايت، و برخي از ادله، به صورت گروه و مجموعه­اي از روايات بود که در اين بخش، گروه اول از روايات، روايات کتمان علم ، گروه دوم از روايات، روايات من علّم باب هدي و يا من علّم باب خير فله مثل اجر من عمل بها ، گروه سوم از روايات، مجموعه­اي از اخباري بود که عمدتاً از امام عسکري در احتجاج بود که 25 روايت که در ابتداي باب 8 ابواب فضل علم در بحار آمده بود. گروهي هم رواياتي بود که بين وجوب تعلم از جاهل و وجوب تعليم از عالم ملازمه برقرار مي­کرد.

اين چهار گروه از روايات بود که به صورت گروهي بود که برخي از اين طوائف اگر سنداً هم صحيح نباشد نمي­توان باز کنار گذاشت.

بنابراين:

1ـ روايات حرمت کتمان علم

2ـ روايات من علّم باب هدي يا من علم باب خير

3ـ رواياتي که ملازمه بين وجوب تعلم و وجوب تعليم برقرار مي کرد

4ـ مجموعه رواياتي که امام عسکري نقل مي­کند.

## گروه پنجم ـ تأويل آيه قتل و احياء به قتل و احياي معرفتي

گروهي از روايات است که در ذيل آيه شريفه **«وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَميعاً»**مائده/32 وارد شده است اين آيه 32 مائده است که من قتل نفسا بغير نفس فکانما قتل الناس جميعا و من احياها فکانما احيي الناس جميعا، اين آيه، از بحث آيات بحث نشد؛ چون ظاهر آيه، احياء و قتل فيزيکي و مادي است؛ چون «**مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَميعاً**»، اين يک حرام با چنين تأکدي است، البته راز اين مسئله که چطور کشتن يک نفر، کشتن همه است و نجات يک نفر، نجات همه است آيا به صورت مبالغه گفته است يا اين­که يک حقيقتي در اين وجود دارد در جاي خود بحث بايد بحث شود.

اين آيه در دلالت اولي خود، فقط قتل و احياء فيزيکي و طبيعي را شامل مي­شود اما مجموعه و سلسله­اي از اخبار و روايات وجود دارد که اين آيه را به قتل و احياي معنوي تعبير بردند که يکي از مصاديق قتل و احياي معنوي، تعليم و تربيت و فراتعليمي است و قتل هم به معناي اضلال است که اين در روايات متعددي آمده است. برخي از اين روايات در باب هشتم در ابواب فضل علم است:

روايت 33: **امالي شيخ عن المفيد عن ابن قولويه عن ابيه عن سعد، عنه عن عثمان بن عيسى عن سماعة بن مهران عن أبي عبد الله ع قال «قلت له ُ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً فَقَالَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالَةٍ إِلَى هُدًى فَقَدْ أَحْيَاهَا وَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا**»[[1]](#footnote-1).

بحث سندي:

روايت از جهت سند معتبر است.

بحث دلالي:

حضرت فرمود: **مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فقد أحياها،** إحياء، حفظ جان ديگران نيست، بلکه حفظ اعتقاد است کسي که او را از ضلالت به هدايت بياورد، احياء کرده است **فمن أخرجها من هديٌ الي ضلالٍ فقد والله أماتها** که به صرف اين آيه، نمي­توان اين را استفاده کرد، البته مي­شود استشعار از آيه کرد و در حد احتمال مي­توان در نظر گرفت ولي نمي­توان استدلال فقهي به آيه بدون روايت، نمود؛ ولي وقتي روايت بيايد مي­توان استفاده کرد و يکي از مصاديق اخراج از ضلال الي هدي اين است که چيزي که نمي­داند و بايد آموزش دهد.

روايت 56: اين باب که در محاسن آمده است و ممکن است اين روايت همان روايت باشد منتهي آن در امالي بود، چون هر دو را سماعه نقل مي­کند. در تفسير عياشي اين را از سماعه آورده است اين دو سه روايت را سماعه از امام صادق نقل مي­کند که ممکن است اينها يک روايت است. علي بن حکم عن ابان بن عثمان عن فضيل است که اگر فضيل ، معتبر باشد، بقيه سند درست است.

روايت 57 اين باب: اين روايت از امام باقر است که در ذيل **«وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً قَالَ مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ قُلْتُ فَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى قَالَ ذَاكَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَم»‏** که مي­فرمايد: قال مِن حرقٍ أو غَرقٍ‌، احيائش کند دارد مي­سوزد يا غرق مي­شود، نجات دهد، گفت فمن اخرجها من ضلال الي هدي اين را هم مي­گيرد، حضرت فرمود **ذَاكَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَم»‏**، اين مصداق بالاترش است و شامل آن مي­شود.

روايت 58: **مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْقَمَّاطِ عَنْ حُمْرَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِع أَسْأَلُكَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَالَ «نَعَمْ فَقُلْتُ كُنْتُ عَلَى حَالٍ وَ أَنَا الْيَوْمَ عَلَى حَالٍ أُخْرَى كُنْتُ أَدْخُلُ الْأَرْضَ فَأَدْعُو الرَّجُلَ وَ الِاثْنَيْنِ وَ الْمَرْأَةَ فَيُنْقِذُ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ أَنَا الْيَوْمَ لَا أَدْعُو أَحَداً فَقَالَ وَ مَا عَلَيْكَ أَنْ تُخَلِّيَ بَيْنَ النَّاسِ وَ بَيْنَ رَبِّهِمْ فَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُخْرِجَهُ مِنْ ظُلْمَةٍ إِلَى نُورٍ أَخْرَجَهُ ثُمَّ قَالَ وَ لَا عَلَيْكَ إِنْ آنَسْتَ مِنْ أَحَدٍ خَيْراً أَنْ تَنْبِذَ إِلَيْهِ الشَّيْ‏ءَ نَبْذاً قُلْتُ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً- قَالَ مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ ثُمَّ سَكَتَ ثُمَّ قَالَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ أَنْ دَعَاهَا فَاسْتَجَابَتْ لَه»[[2]](#footnote-2).**

از محاسن است **عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْقَمَّاطِ عَنْ حُمْرَانَ** بعيد نيست اين هم معتبر باشد **قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِع أَسْأَلُكَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَالَ «نَعَمْ فَقُلْتُ ...** مي­گويد: من گاهي مردم را به تشيع دعوت مي کردم حضرت جوابي مي­دهند بعد مي رسند به اين آيه که من حرق او غرق و ... و بعد فرمود **تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ أَنْ دَعَاهَا فَاسْتَجَابَتْ لَه**، تأويل اعظم آيه اين است که دعوت مي­کند و استجابت مي­کند.

### دلالت حکمي اين روايات:

نکته­اي که در اين مجموعه بايد توجه داشت که آيا وجوب از اين استفاده مي شود يا نه؟

**مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَميعاً**»، حرمت را مي­گويد و وقتي تعبير به اضلال مي­برد،‌ يعني اضلال حرام است.

ظاهر اوليه «**وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَميعا»**مائده/32، ممکن است مثل روايات باب علّم باب هدي و علّم باب ضلال که تفاوت داشت اين هم ممکن است تفاوت داشته باشد براي اين­که من احياها بيان ثواب است نه عقاب و از بيان ثواب، حکم الزامي استفاده نمي­شود؛ ولي اين احتمال در اينجا ممکن است پاسخ داده شود به اين­که قرائن لبّي در کار است که وجوب را مي­رساند براي اين­که احياء اينجا مقابل قتل است و اگر کسي احيا را انجام ندهد او از بين مي­رود قرينه لبّي و عقلي اقتضا مي­کند که اينجا الزام است و وقتي در روايات تطبيق داده شده است احياي از غرق شدن و از هلاکت است؛ ولذا جون در بحث، نفس، آمده؛ قرينه عقليه مستقلي وجود دارد که واجب است و اين بعيد نيست عليرغم اين که قاعده کلي مي­گويد بيان ثواب و وعده بر ثواب موجب حکم الزامي نمي­شود مگر اين­که قرينه خاصه­اي باشد.

در روايت 58 گفته شده است اگر سندش معتبر باشد مي­گويد من قبلا همسايگان و دوستانمان را به تشيع دعوت مي­کردم يا به تبليغ مي­رفتم، **فَأَدْعُو الرَّجُلَ** ، دعوت مي­کردم کنايه از دعوت به امامت است و خدا افرادي را بوسيله من هدايت مي­کرد. ولي **وَ أَنَا الْيَوْمَ**، الان که تجارت مي­روم اين کار را نمي­کنم، حضرت فرمود: لازم نيست که اين کار را انجام دهي، اگر خدا بخواهد هدايت مي کند و بعد امام تکميل مي­کند مي­گويد معنايش اين نيست که اگر زمينه ديدي اقدام نکن، **وَ لَا عَلَيْكَ إِنْ آنَسْتَ مِنْ أَحَدٍ خَيْراً** ... اما در عين حال اگر ديدي شرايطي فراهم است حرفت را بزن يک جوري عقيده امامت را منتشر کن فقلت اخبرني .. من حرق او غرق، و بعد فرمود: **تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ أَنْ دَعَاهَا فَاسْتَجَابَتْ لَه**، اين هم مصداق است ممکن است امام مي­فرمايد اينجا ديگر مستحب است و ممکن است مي­گويد در هر دو وجوب است منتهي بايد شرايط مهيا باشد و شرايط تقيه نباشد. ولي در هر حال دلالت بر وجوبش بعيد نيست گرچه اگر اين روايت معتبر باشد ممکن است تأويلش، وجوب نيست و همان رجحان است البته با دقت مجدد به نظر مي­آيد تأويلش هم وجوب است؛ منتهي اين­که امام فرمود اقدام نکن بخاطر اين بوده که شرايط فراهم نبوده است.

1ـ اين مجموعه روايات هم مي­تواند دلالت بر ارشاد کند يا ارشاد در محدوده واجبات يا لااقل همان ارشاد مستحب است که بعيد نبود ارشاد واجب را اين مجموعه افاده کند.

2ـ شمول حکم در اين مجموعه روايات

قدر متيقن اين مجموع روايات، اعتقادات اصلي است، اما يک شمولي دارد و در هر حکمي که احيي باشد بعيد نيست شمول داشته باشد بالاخره بيان حکم، احياء است ولي احتمال دارد احياء و قتل در امور اساسي و مهم و اعتقادي است. اما اين هم جاي ترديدش باقيست.

## گروه ششم: روايت ذيل و مما رزقناهم ينفقون

گروه ششم که رواياتش زياد نيست و شايد غير از بحار، رواياتي در اين زمينه نباشد، و آن چيزي است که مربوط به و مما رزقناهم ينفقون است اين روايت 38 باب بحار است که از معاني الاخبار نقل شده با يک سندي که بحث­هايي در مورد يحيي بن عمران است ولي شايد مورد قبول باشد اين روايت از امام صادق است که الم را تعريف کردند و بعد مي­فرمايند **«ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ قَالَ بَيَانٌ لِشِيعَتِنَا الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ قَالَ مِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ يَبُثُّونَ وَ مِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ مِنَ الْقُرْآنِ يَتْلُونَ»[[3]](#footnote-3)،** که مي­گويد انفاق را نمي­آورد رزق و انفاق، ظهور اوليه­اش در همين امور مادي است ولي اين روايت اين آيه را مثل آيه قبلي در يک مرتبه بالاتر تفسير مي­کند. اين روايت و روايات ديگري هم داريم که در مورد انذر الي طعامک است که گفته شده است طعام يعني علم و در رزق هم در جاهايي از روايات است که غير از رزق، علم را هم مي­گيرد، اگر اين روايت با پاره­اي از روايات ديگر کنار هم گذاشته شوند، آن مطلبي که مرحوم علامه طباطبائي فرنئذتذ استفاده در مورد رزق فرمودند استفاده مي­شود که رزق معناي عام دارد:

يک رزق الهي همان آب و ناني است که خداوند عنايت مي­کند.

دو: علم و دانش و ايمان هم به نحوي رزق است

اگر از مجموعه روايات اطمينان بدست آمد که بعيد نيست که مفهوم رزق و انفاق از يک شمول بيشتري برخوردار است آن وقت رزقناهم ينفقون يعني از علمش هم بهره مي­برد تطبيق رزق بر علم، اين هم در گروهي از روايات آمده است که انفاقش، نشر علم و ارشاد ديگران است.

## گروه هفتم: روايات زکات علم

گروه هفتم بحث **زکاة العلم نشره** است که در کتاب کافي ذکر شده و سند معتبري هم دارد.

روايت **«زَكَاةُ الْعِلْمِ تَعْلِيمُهُ»** از کنزالفوائد است و چند روايت ديگر مثل **«زَكَاةُ الْعِلْمِ تَعْلِيمُهُ مَنْ لَا يَعْلَمُه»[[4]](#footnote-4)‏،** **«زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُه‏»[[5]](#footnote-5)**، و برخي از اين روايات، واژه زکاة و برخي صدقه دارد مثلا **«مَا تَصَدَّقَ النَّاسُ بِصَدَقَةٍ مِثْلَ عِلْمٍ** **يُنْشَرُ»[[6]](#footnote-6)،** فلذا گروه هفتم رواياتي است که نشر علم را به عنوان زکات و صدقه ترغيب مي­کند. اين روايات هم هفت هشت روايت دارد که برخي از اينها در اواخر اين باب است و در کافي هم يک روايت معتبر دارد که **زکاة العلم، بذل العلم** در باب چهارم همان ابواب علم است که سند معتبر هم دارد در اين صورت اين روايات، همه مؤيد مي­شوند بدين ترتيب اين روايات، سه چهار گروه شدند: گروه اول: نشر علم و ارشاد جاهل، احياي ديگران است، گروه دوم: نشر علم، انفاق است، علم رزق است و آن انفاق است، گروه سوم: اين روايات هم به طور خاص مي­گويد صدقه و زکات است که نوعي از انفاق به شمار مي­آيد.

مثلا اين روايت از منية المريد: **«أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ أَنْ يَعْلَمَ الْمَرْءُ عِلْماً ثُمَّ يُعَلِّمَهُ أَخَاه‏»[[7]](#footnote-7)** که اين قبيل روايات متعدد است، البته از اين روايات وجوب استفاده نمي­شود رواياتي که دلالت بر تصدق و زکات و انفاق مي­کند حتي رواياتي که **زکاة العلم تعليمه** باز وجوب استفاده نمي­شود براي اين­که اين، زکات واجب را بر اين تطبيق نداده است مي­گويد **َ «لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ زَكَاة**» ما يقين داريم که زکات واجب نيست، لذا ظهور دو سه روايت اخير، قاعده ارشاد جاهل به معناي عام است، يعني همه احکام و علوم و دانش­هاي الهي را منتقل کردن مستحب است.

گروه هفتم که دلالتشان ضعيف­تر است چند روايت است که ثوابهايي براي معلم خير ذکر مي­کند روايت 40 و 41 که مي­گويد دوابّ ارض و حيطان بحر و همه عالم براي معلم خير دعا مي­کنند.

## گروه هشتم: روايات بيان ثواب عالمان و معلمان

روايت ديگري هم ممکن است باشد که بيان ثواب براي معلمان مي­کند که اينها هم ارشاد مستحب به معناي عام را مي­گويد.

گروه هشتم که راجع به معلم نيست ثواب براي علما ذکر مي­کند **«مداد العلماء افضل من دماء الشهداء**»[[8]](#footnote-8).

بعيد نيست که ثوابهايي که ذکر مي­کند ناظر به عالمي است که فايده­اي براي ديگران دارد و تعليم و تربيت مي­کند بعيد نيست با اين قيد، گفته شود اين ظهور که ثواب­هايي براي عالم ذکر کرده که در همين باب چندين روايت آمده است و در بابهاي ديگر، برخي از اين احاديث، ظهور در اين دارد که عالم از اين حيث که منشأ هدايت و تعليم مي­شود از آن حيث است، اگر همه روايات هم نباشد، برخي از آنها اين­طور است وقتي مي­گويد **مداد العلماء افضل من دماء الشهداء** جنبه تعليمش را مي­گويد يا جايي که عالم و عابد را مقايسه مي­کند و بعد مي­فرمايد عالم افضل است چون ديگران از آن استفاده مي­کنند بنابراين اين گروه نهم، فقط بخواهد به فضيلت علم اشاره کند که نفس علم، يک فضيلتي است ولي تعدادي از آنها نظارت به جنبه هدايت­گري و تعليم ديگران عالم دارد ولذا آن هم که کم نيست و داراي تعدد است به اين مطلب اشاره مي­کند.

چند گروه از روايات که علاوه بر ارشاد، به قاعده هدايت هم اشاره دارد يعني کارهاي تربيتي را شامل است و صرف علم دادن نيست. **من احياها فقد احيي الناس جميعا**، فقط تعليم نيست، فعاليت­هاي تربيتي را هم مي­گيرد فلذا قاعده هدايت را هم دربرمي­گيرد.

در اين باب، 92 روايت وجود دارد که غالبا به شکلي به اين بحث مرتبط است. باب 8 از باب فضل علم است و باب کتمان علم هم که باب 13 بود اين باب هم حدود 84 روايت داشت که غالباً به يک شکلي با اين بحث ربط داشت تقريبا 200 روايت است که به شکلي با قاعده ارشاد جاهل به معناي عام که مستحب است يا ارشاد جاهل به معناي خاص که واجب است در احکام الزامي، يا قاعده هدايت که فعاليتهاي تربيتي است، ارتباط دارد.

عين همين روايات در روايات عامه نيز است يعني قاعده ارشاد و وظايف تعليمي و تربيتي که براي عموم يا علما ذکر شده است از متواترات اخبار و روايات است و متفق بين الفريقين است و عددش در روايات شيعه بالاتر از 200 است که حدود ده طائفه شد و بعيد نيست عامه هم در اين حدود داشته باشند؛ ولذا حجم روايات، خيلي فوق العاده است.

تا اينجا بما لا مزيد عليه، تقريبا يک استقصاي تامي از آيات در ده بند است که خيلي از آيات، گروهي بود و همين طور روايات هم در نه، ده گروه که غالبا گروهي بود بحث شد.

اين مجموعه، ادله نقلي بود که بحث شد.

با ملاحظه آيات و روايات، استنتاجات و فروعاتي در بحث بيان شد؛ ولي در حدود ده پانزده بند، بحث تکميلي است که در هفته بعد انشاء الله.

1. [↑](#footnote-ref-1)
2. **- الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏2، ص211.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص17.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- همان، ص25.** [↑](#footnote-ref-4)
5. **- تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص44.** [↑](#footnote-ref-5)
6. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص25.** [↑](#footnote-ref-6)
7. **-همان.** [↑](#footnote-ref-7)
8. **- من لا يحضره الفقيه / ترجمه غفارى، على اكبر و محمد جواد و بلاغى، صدر، ج‏6، ص345.** [↑](#footnote-ref-8)